

جنگ، کسب و کار دولت (مدرن) است

محمد حسین زارعی



جان دوس پاسوس درباره‌ی رندولف بورن، نویسنده‌ی شورشی کوتاه‌قامتِ همیشه‌بیمار، نوشت: این خرده‌گوشت کج‌ومعوج پیچیده در شِنلِ سیاه ... سنگریزه‌ای در قلماسنگش گذاشت و یک‌راست بر تخت پیشانی جالوت کوبید: «جنگ عامل موفقیت دولت است».

رندولف بورن در ایران که نه، در غرب هم زیاد شناخته‌شده نیست. در سال ۱۸۸۶ به دنیا آمد و در سال ۱۹۱۸ از دنیا رفت. شاگرد جان دیویی پراگماتیست بود، اما بعداً مخالف وی شد. او با نوشتن مقاله‌ی درخشان «دولت»^۱ پیش از مرگش چهره‌ی واقعی دولت را در وضعیتی استثنایی آشکار کرد و برداشت خاص خود از دولت، جنگ،

^۱ نگاه کنید به: رندولف بورن، دولت، ترجمه‌ی بصیر علاقه‌بند، نشر رایید، ۱۴۰۳.

صلح، دموکراسی و حکومت و رابطه‌ی این مفاهیم در زمانه‌ی جنگ جهانی اول را توضیح داد؛ ایده‌هایی که دهه‌ها بعد از سوی فیلسوفانی مانند فوکو و آگامبن مطرح شدند. در این یادداشت سعی کردم برخی از مفاهیم کلیدی بورن که مرتبط با جنگ و دولت است را به صورت کوتاه شرح دهم.

عرفانِ فرزندمنشانه

یکی از نکاتی که بورن در جاهای مختلف به آن بارها و بارها بازمی‌گردد، این ایده است که جنگ برای شهروندان، بحران و گسیختگی به بار می‌آورد و واکنش روانی انسان در بحران، بازگشت به آغوش قدرتی پدرانه و محافظ است. این «عرفانِ فرزندمنشانه»، دولت را به مثابه پدر/خدا بازسازی می‌کند و جامعه به گله‌ای مطیع و یکدست بدل می‌شود که در آن تفاوت‌ها فراموش می‌شوند و اطاعت، قاعده‌ی اصلی می‌گردد.

وقوع جنگ از سوی دولت‌ها این فرصت را فراهم می‌آورد تا به چنین احساساتی دامن زده شود. بحران جنگ حس عدم امنیت را افزایش می‌دهد و حس حمایت شدن و پناه بردن به دامن والدین را زنده می‌کند. دولت همان خرد مطلق پدرانه‌ی قابل اعتماد و اطمینانی است که با قدرت نرم خود می‌تواند مردم را در بزنگاه‌های تاریخی و پرتگاه‌ها و تلاطم امواج سهمگین جنگ و مصائب رهایی بخشد. از سوی دیگر، گذار از دوران کودکی و رسیدن به بلوغ و بزرگسالی مسئولیت زیادی در چنین شرایطی بر دوش افراد تحمیل می‌کند و دولت دقیقاً همان تکیه‌گاهی است که در این شرایط می‌تواند به طور موثر نقش حمایتی خود را ایفا کند. به تعبیر فوکو قدرت مدرن نه از طریق قهر مستقیم، بلکه از مسیر انضباط، هنجارسازی و درونی‌سازی فرمان عمل می‌کند. جنگ، وضعیت حاد این فرمان‌پذیری است. ملت، به شکلی فعال، اطاعت می‌کند، و نه تنها به جنگ تن می‌دهد، بلکه آن را به مثابه پیوستن به یک مأموریت مقدس می‌پندارد.

ملت‌ها جنگ به راه نمی‌اندازند

با تمایزی که بورن میان ملت و دولت قائل می‌شود، مدعی می‌شود که در چند قرن گذشته هیچ ملت و مردمی با ملت و مردم دیگر مستقیم وارد جنگ نشده‌اند و جنگی را آغاز نکرده‌اند. این دولت‌ها بوده‌اند که همیشه شروع کننده‌ی جنگ‌ها به نام ملت‌ها و مردمان بوده‌اند.

او نوشت: «ملت‌ها برای حکمرانی داخلی سازمان یافته‌اند، به مثابه‌ی فدراسیونی از با-همستان‌های^۲ آزاد، یعنی به هر شیوه‌ای جز تمرکز سیاسی ... آن‌ها نه انگیزه‌ای برای درگیری داشتند و نه قابلیت بسیج نیرویی متمرکز برای

جنگی موثر. پیکار علیه جنگ، بدون پیکار ضمنی علیه دولت/امکان پذیر نیست». از نظر او به‌راه انداختن جنگ کار مردم نیست، زیرا که جنگ مستلزم وجود افراد سازمان‌یافته‌ی آموزش‌دیده است که نیاز به فرماندهی و سازمان و تشکیلات نظامی دارد و در واقع جنگ مستلزم دولت است. جنگ بدون تشکیلات و سازمان نظامی و نظامی بدون دستگاه دولتی امکان‌پذیر نیست: «/اساسا آرمان دولت نوعی حیوان کور است که به سمت وحدت نظامی حرکت می‌کند.» از نظر آگامبن دولت‌های مدرن بحران و جنگ را نه یک رخداد ناخواسته، بلکه بخشی از نظم جاری خود می‌دانند. در جنگ، دولت قدرت تام می‌یابد و قانون را تعلیق می‌کند تا خود منشا آن شود. صلح دولت مدرن، چیزی جز یک پوشش برای نظم پنهان جنگ نیست.

بورن مدعی است که تقریباً در هیچ جنگی با مردم مشورت نشده و نظر آن‌ها برای ورود به جنگ خواسته نشده‌است. او نظارت دموکراتیک به ویژه بر سیاست خارجی در حکومت‌های دموکراتیک را منتفی می‌داند، زیرا شاخه‌ی اجرایی حکومت، سیاست خارجی را ملک طلق خصوصی خود می‌داند و از مداخله‌ی پارلمان در این قلمرو به شدت محافظت می‌کند. حتی اگر پارلمان‌ها قصد ورود به تصمیم‌گیری درباره‌ی جنگ را داشته باشند، فرآیند بررسی‌های پارلمانی صرفاً تشریفاتی و فرمالیته است. دولت در این شرایط با توسل به مفهوم ملت و ادعای موافقت ضمنی مردم با جنگ، خود را نماد و تجسد اراده‌ی عمومی اعلام می‌کند و حاکم بر سیاست خارجی می‌پندارد، حال آن‌که هرگونه توافق یا سیاستی دایر بر ورود به جنگ که بر زندگی مردم تاثیر می‌گذارد باید خود مردم در همه‌پرسی یا از طریق نمایندگان مستقلشان مداخله و تصمیم‌گیری کنند نه حکومت‌ها. اما از نظر بورن هیچ قانونگذاری دیده نشده که درخواست رئیس قوه‌ی مجریه در چنین شرایطی را رد کند. از نظر وی نظارت بر سیاست خارجی مهم‌ترین جنبه‌ی تصمیم‌گیری درباره‌ی جنگ است. قوه‌ی مجریه که سیاست خارجی را در اختیار دارد با تصمیم‌ها و سیاست‌هایش شرایط را به تنگناهایی می‌کشد که ورود به جنگ امری اجتناب‌ناپذیر می‌گردد و در چنین شرایطی قانونگذاران هم چاره‌ای جز همراهی با رئیس قوه‌ی مجریه (یا همان حاکم در وضعیت استثنایی) ندارند.

غریزه‌ی گله‌ای

غریزه‌ی گله‌ای همان احساسات و شور به‌غلیان آمده‌ی مردم در آستانه‌ی جنگ‌ها با تحریک سیاستمداران تندرو و افراطی است تا بسیج عمومی را شکل داده و به اهداف سیاسی و اقتصادی طبقه‌ی ممتاز و الیگارش‌ی برسند. زمانه‌ی جنگ برای دولت بهترین فرصت برای یکدست‌سازی جامعه و همکاری آن با حکومت و قلع‌وقمع گروه‌های اقلیت و ناراضی و ادغام یا طرد آنان از بدنه‌ی جامعه است. در جنگ نوعی همسان‌سازی احساسی و عاطفی و سلسله مراتب ارزشی که آرمان و خواسته دولت است به دست می‌آید و هر نوع احساس دیگری مانند خلاقیت، انسان‌دوستی، هنر و دانش سرکوب می‌شوند. در این شرایط، شهروندان عادی که بی‌اعتنا به دولت و حکومت بودند،

به شهروندان کنشگر و فعال برای تحقق آرمان‌های دولت بدل می‌شوند و حس ادغام و یکی‌شدن در کلیت اجتماع به زندگی آنان معنا و ارزش می‌بخشد. از نظر او، دولت رابطه‌ی تنگانی با جنگ دارد چون یک سازمان اجتماعی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که به شیوه‌ای سیاسی عمل کند و این شیوه‌ی عمل سیاسی چیزی جز اقدام خصمانه علیه گروه رقیب و دشمن، یعنی جنگ، نیست.

غریزه‌ی گله‌ای فرد را به سوی اطاعت و تبعیت از اکثریت می‌کشاند و چون رانه‌ی آن نیازهای اقتصادی است که در مصرف ریشه دارند با شدت زیادی بر احساس و عقلانیت مسلط می‌شوند و همدستی با اکثریت را به میل جمعی تبدیل می‌کند. این همدستی و همنوایی موجب حس قدرت در فرد می‌شود و دور افتادن از اجتماع، حس پوچی و رهاشدگی برای افراد به همراه دارد. اینجاست که فرمانبرداری با حس خرسندی و مباحثات همراه می‌شود.

احساسات گله‌ای نسبت به دولت تا جایی باید فزونی یابد تا به‌طور کامل تمام ملت و سرزمین را فراگیرد. بورن جمله‌ی زیبایی در این مورد دارد: «دولت خدایی حسود است و هیچ رقیبی را بر نمی‌تابد. حکم آن باید بر همگان جاری باشد و جملگی احساسات می‌بایست به قالب فرم‌هایی کلیشه‌ای از جنس نظامی‌گری میهن‌پرستانه‌ی رمانتیکی درآید که بیان سنتی احساسات گله‌ای دولتی است».

دولت و جنگ

شاید یکی از اساسی‌ترین مباحث بورن تمایزی است که میان مفاهیم دولت، ملت، حکومت و کشور مطرح می‌کند. او برای این که استدلال خود درباره‌ی این گزاره که جنگ عامل موفقیت دولت است را پیش ببرد، باید همانندی و یکسانی مفاهیم مذکور را از رهگذر تفکیک واقعی میان آن‌ها بشکند تا نشان دهد که این مفاهیم عین یکدیگر نیستند. خاصیت این تمایزات آن است که دولت را نمی‌توان جای ملت و مردم نشاناد و حکومت همان دولت نیست؛ حکومت تنها نقاب به‌ظاهر موجهی است که بر چهره می‌کشد تا واقعیت خود را پنهان سازد.

در سده‌های اخیر با خلق ایده‌ی دولت-ملت به عنوان یک امر خدشه‌ناپذیر، تمایزناپذیری میان ملت و مردم از یک سو، و تفکیک‌ناپذیری دولت و ملت و کشور از سوی دیگر، مفروض انگاشته شده‌است. حکومت نه مترادف دولت است و نه مترادف ملت. حکومت یک دستگاه اجرایی است که کارکردهای دولت را به‌منصه‌ی ظهور می‌رساند. حکومت تصویری از دولت است که اشخاص حقیقی و مقامات خاصی جلال و جبروت نامرئی دولت را به نمایش می‌گذارند. با اینکه حکومت تنها جامه‌ای است که دولت در آن ظاهر می‌شود، اما با آن این همان نیست. از نظر او، دولت مفهومی سری و پنهان است که دارای جذبه و هیمنه‌ای جادویی است که باید در پس حکومت مخفی بماند تا بتواند اعمال و کارکردهای حکومت را راهبری کند.

آنچه پرده از اسرار دولت و ماهیت واقعی آن و آرمان‌ها و گرایش‌های آن برمی‌دارد، دوران جنگ است. در زمان صلح، دولت می‌تواند چهره‌ی خود را در لیبرالیسم، جمهوری‌خواهی، انسان‌دوستی یا هر سیمای دیگری از عدالت و برابری و الاهیات و مذهب بَرک کند و مخفی نگه‌دارد. همان‌گونه که کلیسا (مذهب) خود را وسیله‌ی رستگاری و سعادت انسان می‌داند، دولت نیز خود را ابزار رستگاری سیاسی انسان تلقی می‌کند. دولت همانند کلیسا (مذهب) نیازمند لحظه‌های آیینی است تا خود را بر شهروندان نمایان سازد و جنگ همان آیین و مناسک سیاسی پدیدار شدن دولت است. در هنگامه‌ی جنگ دولت به‌مثابه‌ی موجودی مقدس و آلهی ظاهر می‌شود.

آن‌چه دولت در زمان صلح می‌کوشد تا به آن برسد، در زمان جنگ با کارآیی، اقتدار و سرعت بیشتری به آن می‌رسد و ناکارآمدی‌ها و شکست‌های خود برای تامین رفاه و توسعه، عدالت و آزادی و حل مشکلات و معضلات و ناترازی‌ها و بحران‌های فزاینده را پنهان و فرافکنی می‌کند. در وضعیت جنگ که با اضطرار و وضعیت استثنایی همراه است، دولت نفوذ خود را هرچه بیشتر بر لایه‌های اجتماعی اعمال می‌کند. در چنین وضعیتی‌هایی دولت بدل به حاکم و داور بلامنازع اعمال، فعالیت‌ها، افکار و رفتارهای انسان‌ها می‌گردد، صداهای مخالف را خاموش می‌کند، دگراندیشان را تحت تعقیب قرار می‌دهد، آزادی‌ها را سلب می‌کند و حتی اعتقاد به بی‌طرفی در جنگ نیز تحمل‌ناپذیر می‌گردد؛ آرمان‌های کهن و دیرینه‌ی ملی و سنتی دوباره سربرمی‌آورند، سرودهای ملی و میهنی دوباره با حس اشتیاق و وطن‌پرستی در فضا منتشر می‌گردند، افراد عادی که در زمان صلح بی‌اهمیت بودند در زمان جنگ مأموریت تازه‌ای برعهده می‌گیرند و در مقام مأمور جدیدالاستخدام دولت به جاسوسی می‌پردازند. اعمال عادی در زمان صلح و انتقادات معمولی شهروندان به حکومت با مجازات سبانه‌ای در زمان جنگ مواجه می‌شوند؛ اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و اصل تناسب جرم و مجازات و حکومت قانون در این دوران به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شوند. روشنفکران و اساتید دانشگاه با کوچکترین انتقادی تحت فشار و بازداشت قرار می‌گیرند و سانسور وجه غالب این وضعیت می‌گردد. در شرایط بحرانی جنگ، آمار جرایم واقعی و عینی به‌طور چشمگیری کمتر از آمار تعقیب و مجازات کسانی است که صرفاً به اظهارنظر یا ابراز عقیده علیه سیاست‌های دولتی پرداخته‌اند. جنگ بهترین ابزار تولید وضعیت استثنایی است که در آن همه‌چیز حتی قانون و آزادی به حالت تعلیق درمی‌آیند.

در زمان صلح به دلیل کشمکش‌های سیاسی میان احزاب و گرایش‌ها، غالباً دولت نادیده گرفته می‌شود و به نشانه‌هایی مبهم تقلیل می‌یابد. به جای دولت این حکومت است که اذهان عامه را به خود مشغول می‌دارد و جز در مناسبت‌های ملی و میهن‌پرستانه از آن خبری نیست. در زمانه‌ی صلح، آگاهی شهروندان از وجود دولت تقریباً

محو می‌شود، اما با شوک جنگ، دولت از سایه خارج می‌شود و از ابزار حکومت برای تسلط بر شرایط و اوضاع استفاده می‌کند.

بورن در تمایز کشور و دولت بر چند نکته تاکید می‌کند. کشور در تصور ما بر جنبه‌های غیرسیاسی گروهی از مردم و انسان‌ها، نحوه‌ی زندگی آن‌ها، ویژگی‌های تاریخی و تمدنی، ادبیات و هنر و شیوه‌ی نگاهشان به زندگی فردی و اجتماعی دلالت دارد که با آرزوها و آرمان‌های معینی همراه است. چنین احساسی میان مردمان یک کشور، غیررقابتی و غیرخصمانه است. کشور از نظر بورن مفهومی از جنس صلح، مدارا، زیستن و احترام به حق زیستن دیگران است. اما دولت، مفهومی ذاتا از جنس قدرت، سیاست و رقابت و خصومت است و بر جنبه‌های تهاجمی یک گروه دلالت دارد. دولت در چارچوب یک واحد سیاسی عمل می‌کند و منبع نیرو و قدرتی است که قانون می‌گذارد و قاضی نهایی اعمال و رفتار و افکار شهروندان است.

او معتقد است که دولت‌ها به‌طور بالقوه در حال جنگ با یکدیگر هستند، اما نام این جنگ بالقوه را دیپلماسی یا «صلح مسلح» می‌گذارند. صلح مسلح توصیف وضعیتی است که دولت‌ها علی‌الظاهر در حال جنگ با هم نیستند، اما دیپلماسی در واقع، همان جنگ پنهان و مخفی است که دولت‌ها با دادوستد و هوشمندی به دنبال دستیابی به اهدافی هستند که با جنگیدن به‌دست نمی‌آورند.

کلام آخر این که بورن نوشت:

«دولتِ مدرن ثمره‌ی تلاش عقلانی و هوشمندانه‌ی انسان مدرن برای دستیابی به همزیستی مسالمت‌آمیزی نیست که حق حیات، مالکیت و آزادی بیان را تامین می‌کند. ... همه‌ی آن آرمان‌گرایی‌ای که به ما آموخته‌اند تا به دولت نسبت دهیم، محصول تخیلات پس‌نگرانۀ ماست. هر چه دولت در راستای امنیت و بهبود زندگی ما انجام می‌دهد امری تصادفی است و محصول جانبی و نتیجه‌ی توسعه‌ی کارکردهای اصلی آن است. ... بسیار مهم است گاهی آن حجاب نازدودنی آرمان‌گرایی معطوف به گذشته را کنار بزنیم؛ حجابی که با آن، پرده‌ای از زرق و برق عقلانیت بر هستی می‌کشیم و در نشئه‌ی غرور اجتماعی تظاهر می‌کنیم که نهادهای کهنی را که در اطرافمان هستند برای رضای خدا و بندگان‌ش شخصا ابداع و راه‌اندازی کرده‌ایم. ...»